سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 4

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(ان الانسان ليطغي ان رآه استغني) [1]

همه ما به حسب طبع اوليه خودمان منهاي لطف خدا، همه فرعون هستيم، همه. فرعون نامش بلند شده است، ما همگي همان هستيم ولي گمنام، چيزي كه هست،

??? 0:0

آن توانايي و آن استغنا و بي نيازي كه در فرعون بود، در ما نيست. كه اگر در ما هم ذره‌اي از آن بي‌نيازي پيدا شود، آن تفرعن و تكبر و سركشي و طغيان و تعدي، و هرچه كه بخواهی اسمش را بگذاری، در ما هم هست و اين يك سر علمي دارد، كه اين‌جا نميتوانم مفصل بيان كنم، از جهت اين‌كه اكثريت مجلس اصطلاحات علمي را نميدانند و استعداد درك اين مطلب را كاملا ندارند، لهذا نميتوانم مبسوط و مفصل بگويم. ولي اجمالا اشار هاي ميكنم.

سر علمي اين مطلب، اين است كه جوهر ذات ما، ذات وجودي، نه ذات ماهوي، بسيار قوي است، خيلي قوي است. ما او را ضعيف كرده‌ايم، موا در بدنش انداخته‌ايم مثل يك شير ژيان كه دست و پايش را محكم در قفسي بسته باشند به زنجير. يا مثل شاه‌بازي كه بال‌هاي شاه‌پر او را بسته باشند. ما اين چنين هستيم. دست و پای ما بسته شده است، زنجيرها و ريسمان‌هاي زيادي به گردن ما و به دست ما و به پاي ما افكنده‌اند، اگر اين‌ها باز شوند خواهيد ديد كه شما چه شه‌باز عجيبي هستيد و چه پرواز عجيبي داريد و چه قدرت و نيروي داريد.

يكي از اين زنجيرها، چشم است كه پاي ما را چنان بسته است و چنان ما را ضعيف كرده است كه با ديدن يك زن خوش‌رو خود را ميبازيم، اسير او ميشويم، با ديدن يك ظاهر، ؟؟؟ 3:30 ايمان خود را و مال خود را را و هستي خود را به باد مي‌دهيم. اين يك زنجير.

يك زنجير، زنجير گوش است، با زنجير گوش، محكم بسته شده‌ايم، ضعيف، بلكه ضعيفه شده‌ايم، با دو تا آواز خوش، دل را از دست ميدهيم. با دو تا كلمه درست از جا در ميرويم، با دو تا كلمه دروغكي خاضع و خاشع ميشويم.

زنجير شكم! بر پدر اين شكم بد لعنت! مخصوصا كه آدم پيرمرد ميشود، هوس هم پيدا ميكند مثل زن‌هاي باردار! دين، ايمان، مذهب، همه را در راه شكم به باد ميدهد. جان خود را، هستي خود را، شرف خود را.

زنجيرها زياد است، بالاترين زنجيرها كه طلسم دوم ما است. شكم و فرج و گوش و چشم و دهان، اين‌ها طلسم اول ما است، محكم دست و پاي ما را بسته است،

طلسم ديگري بدتر از اين طلسم، خيال است، قوه خياليه، آه، آه.

هواهای نفسانی، از همه بالاتر رياست طلبی

6 ؟؟؟

كه آن در ما علماء بيشتر از عوام است. طلسم‌هاي ديگري هم هست كه آن‌ها گفتني نيست. اين‌ها به زنجير ما را بسته‌اند و ما را مثل موشي كرده است. اگر اين طلسم‌ها را شكستي، اگر اين بندها را از دست و پاي خود باز كردي، آن وقت ميبيني تو چه جوهر قوي‌اي هستي.

يك قصه بگويم:

از ارسطو نقل كرده‌اند، در ميمرات است و در حاشيه قبسات ميرداماد رحمت الله عليه نوشته شده است، ولي معتمد بنده اين است كه اين مربوط به افلاطون است نه ارسطو، ارسطو اهل قال بود، اهل حال نبود، منطق را درست كرد، ايساغوجي را درست كرد، ولي اهل حال و معنا نبود، افلاطون اهل حال و معنا بود، و لذا سه دسته شاگرد تربيت كرد: مشائين، اشراقيين، رواقيين. اشراقيين افرادي هستند كه افلاطون به آن‌ها نگاه ميكرد و آن‌ها مطالب را ميفهميدند، قوه القاء داشت، آن‌ها هم قوه تميز داشتند، اين هم يك راهي است كه الان در اروپا و امريكا يك مقداري از اين كارها دارد ميشود. القاء فكر و التقاط فكر.

به هر جهت، افلاطون اهل اين عوالم بود، موقعي افلاطون منقطع ميشود يعني جامه بدن را مياندازد، لباس تن را خلع ميكند. بايد من اين‌ها را بگويم چون در اصل گفتن من و شنيدن شما يك اثر رواني در شما خواهد داشت.

آدميفربه شود از راه گوش

اين بدن، لباس شما است، شما آن را به خود پوشيده‌ايد و در پرتو حجاب اين لباس محجوب شده‌ايد، مثل اين عبا كه بنده پوشيده‌ام و اين عبا بدن من را پنهان كرده است، تقريبا بدن هم لباس روح ما شده است،

با بداني كه تن آمد چون لبين	رو به جولا بس لباسي را مليس
روح را توحيد الله خوش‌تر است	غير ظاهر دست و پايي ديگر است
دست و پا در خواب بيني و ايتلاف	آن حقيقت دان مدانش از گزاف

به هر حالت، اين بدن لباس است، همان‌طوري كه شما شب‌ها كت و شلوارتان را ميكَنيد و ما آخوندها هم عباهايمان را تا ميكنيم، عده‌اي رجال الهي بودند و من ديده‌ام آن‌ها را كه از بدن و تن، خودشان را ميكنده‌اند. همان‌طوري كه ما عبا را تا ميكنيم مياندازيم آن طرف و شما كت و شلوارتان را سر ميخ ميزنيد همان‌طور بدن را ميكنيد، بدن آنجا افتاده است، خودش روي پاي خودش است و اين مقام را مقام «خلع بدن» و «مقام تجريد» ميگويند. اين بچههاي علقه و مضغه را كه هنوز از شكم ننه طبيعت بيرون نيامده‌اند، اين‌ها، اين حرف‌ها حاليشان نيست، بچه‌اي كه توي شكم ننه است، او از علم عالم خارج چه اطلاعي دارد؟ او از زيبائي‌هاي دنيا، از اين مناظر ادبي، ذوقي چه اطلاعي دارد؟ به بچه توي رحم ميخواهي حالي كني كه باغ است، گلستان است، بستان است، عمارات است، او نمي فهميد.

علماي طبيعي امروز، حتي پروفسورهاي نمره يك اروپا و امريكا، با آن‌ها دارم حرف ميزنم نه اين بچهها. با آن پروفسورهاي نمره يك دنيا. آن‌ها را من هنوز بچه ميدانم، و علقه، هنوز توي شكم طبيعت‌اند هنوز توي رحم ماده هستند، هنوز سر بيرون نياورده‌اند، هنوز در خواب عميق هستند. (الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا) [2] ، در خواب فرو رفته‌اند. يكي از اساتيد من كه مشهور بوده است به خلع بدن و در سير تكاملي انخلاع بوده است، ميفرمود: آن اوايل كار بود، يك وقت نگاه كردم ديدم همه مردم لالا كرده‌اند،

خوابیده‌اند توي بستر بدن، تو فراش تن، توي لباس تن، لالائي عميق! چند نفر را ديدم که گاهي اين‌ها سرشان را بلند ميكردند، يك اين‌طوري ميكردند، ميخواستند بلند شوند، دوبار ميافتادند، که اين‌ها در سير تكاملي انخلاع بودند.

غرض، من ديده‌ام كسي را كه او خودش را از بدن ميكَند و روي پاي خودش ميايستاد، عصا را ول ميكرد، زيرا اين بدن عصاي است. آن را رها ميكرد.

رجال الهي كه به پايه انخلاع ميرسند و روي پاي خودشان ميايستند، اين‌ها جوهر خودشان را درك ميكنند.

افلاطون يك موقعي تجريد كرد، منخلع از بدن شد.

گفتم، در ميمراد ؟؟؟ 7:20 در حاشيه قبسات ميرداماد، آن‌جا اين قصه را نوشته است و نسبت به ارسطو داده است، ولي حق آن است كه اين براى افلاطون است، بنده نسبت به افلاطون ميدهم.

افلاطون ميگويد: خودم را يك مرتبه در عالم نور ديدم. تعبير افلاطون اين است، آن‌هايي هم كه منخلع شوند و روي پايشان بايستند همين حرف‌ها را ميزنند.

گفت: ديدم در يك عالميهستم كه مملو از نور است و نور در آن‌جا موج ميزند، غليان دارد، مثل يک ديگ كه گذاشته باشيد بالاي آتش و جوش بيايد، اين ديگ چطور غل غل ميكند، چطور غليان دارد. دريايی كه طوفاني شده باشد، امواج متلاطم است، چطور موج‌ها از اين طرف به آن طرف ميرود.

گفت: در عالمي خودم را يافتم كه در آن عالم، نور موج ميزد، دانايی غليان و جوشش داشت، قدرت و توانائي موج‌ها داشت، اصلا عالم، عالم قدرت بود، عالم، عالم غنا و ثروت بود، عالم، عالم علم و نورانيت بود، عالم، عالم لطافت بود. جوش ميزد، لطافت، نورانيت، دانائي، توانائي، غليان داشت.

گفت: من به فكر افتادم كه چطور شده است من اين‌جا آمده‌ام و در اين‌جا هستم؟ به محض اين‌كه فكر كردم، يك مرتبه خودم را در بدن ديدم.

نشانه صحت بيان افلاطون همان نكته آخرش است. گفت تا به فكر افتادم كه من در اين‌جا چه ميكنم و چطور شده كه به اين عالم آمده‌ام، يك مرتبه ديدم توي بدن خودم هستم.

راست هم می‌گويد، فكر می‌كشد و پايين می‌آورد.

شما اينچنين هستيد.

به قول بچه فكلی‌ها تو پرانتز، به قول ما آخوندها بين الهلالين، يك نكته براي شما بگويم.

اين عرفا و صوفيه كه با قدم خود رفتهاند، منقطع از ولايت ولي وقت هستند،

آخوند ملا محمد می‌گويد:

الا كه با شی ؟؟؟ 11 شی

گفت پيغمبر علي را کای علي شير حقي پهلوان پر دلي

ليك بر شيري ممكن هم اعتماد اندرآ در سايه نخل اميد

اندرآ در سايه آن عاقلي كِش نداند بُرد از ره ناقلي

ظل او اندر زمين چون كوه قاف روح او سيمرغ بس عالي طواف

بايد در ظل پير رفت، بايد به ارشاد ولي مرشد رفت، بايد پيوند به شجره لاهوتي زد تا وجود ميوه شيرين پيدا كند. نوع عرفا و صوفيه اين پيوند را نزدند، بی‌خود می‌گويند. ولي وقت، پير دليل، صاحب تخت، ولي مرشد، امروز، امام زمان7 است، يعني فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسكري7، بقيه الله في الارضيين و حجت الله علي العالمين حضرت اقدس مهدي7، امروز امير در ميخانه اوست، امروز شاهباز اوج لاهوت اوست، هركس بخواهد پرواز كند و بالا برود، بايد زنجيره‌وار خودش را به پاي او ببندد. اهل دل، فهميديد چه ميگويم؟ در اين تعبيراتي كه ميكنم عناياتي است، هر تعبير اشاره به يك شاني از شئون فيض و سلوك است.

زنگوله نمی‌تواند به آسمان برود، صد هزار سال اين زنگوله را يک‌جا بگذار، تكان نميخورد، اما اگر آن را به پاي كبوتري بستند، كبوتر پرواز ميكند، اين هم بالا ميرود. زنگوله شو به پاي ولي وقت تا به پرواز او پرواز كني، تا تو هم به تبع او اوج بگيري، به عرش و بالاتر از عرش بروي. اين‌ها با ولي وقت پيوند نگرفتند، اين‌ها زنگوله پاي ولي وقت نشدند، اين‌ها خودشان را به شجره ؟؟؟ 14:30 ولي وقت متصل نكردند، نكردند. خيلي از صاحبان تخت اين‌ها و سلاطين اين‌ها سني هستند! اين شيخ ارشادی كه دم از «عمر» ميزند! آي آی! قربانش برود ننه‌اش! آن شيخ ارشادي كه دم از «ابوبكر» ميزند، اگر سرچشمه «ابوبكر» و «عمر» شد ديگر معلوم است توي نهرها لجن‌زار است، آب چاه كه نميآيد.

آخوند ملا محمد يك چيزي ميگويد براي شما بگويم. او از عرفاي كامل است، به اوج ميرساند، كتابش را تالي تلو قرآن ميدانند. چه تعريف‌هايي كه ميكنند.

هست اشارات محمد المراد کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد

صد هزاران آفرين بر جان او بر قدوم و دَور فرزندان او

گر ز بغداد و هري يا از ري‌اند بي مزاج آب و گل نسل وي‌اند

شاخ گل هر جا که رويد گل است خم مل هر جا که جوشد هم مل است

ميخواهد از «عمر» باشد، ميخواهد از «علي7» باشد، بنده در آن سير و سلوكي كه سرچشمه از دستگاه «ابوبكر» و «عمر» بگيرد، فاتحه بدون الحمد خوانده‌ام.

برخي از اساتيد سني هستند.

آن وقت:

هر که پيرش گمره بود ؟؟؟ 16:40 سير او کر تا به جنت ره بود

آن استاد سني كه در طريقت، «ابوبكر» و «عمر» را پيشواي خود كند، او به «هاويه» ميرود، به زاويه حاده «هاويه» ميرود. آگاه باشيد، اين حرف‌ها را من بايد بگويم، بايد بيدارتان كنم.

عرفاي بشر با قدم خود جلو رفته‌اند، لذا اغلب آن‌ها سرنگون شده‌اند، اغلب سرنگون شده‌اند. يك قدري هم بالا رفتند، ولي با عصاي زير دستشان، با زحمتشان، كمي بالا رفتند، اما چون بي‌پير رفتن، سرنگون شدند، از همان بالا افتادند، سر و دستشان شكست.

اگر كسي با ولي وقت پيوند بگيرد، به دستگيري امام زمان7 بالا برود، او درست ميرود و تا سرمنزل می‌رسد، به كعبه مقصود هم ميرسد و بعد هم برميگردد و به هدايت مردم ؟؟؟ 18:20 . نمونه اين را هم در اين قرن اخير ديده‌ام.

برگردم.

عرفاي بشر چون بدون پيوند با ولي وقت به راه ميافتند، گم ؟؟؟ ميشوند. بدون زنگوله شدن به پاي شاهباز وقت، امام زمان7 می‌خواهند اوج بگيرند، يك خورده‌اي بالا ميروند، زمين ميخورند، همه ايشان.

بنده خودم اهل بخيه‌ام، اين را بدان، من اگر اين عبايم را پهن كنم، از ؟؟؟ درويش‌ها بيشتر ميتوانم بكشم زير عبايم. آن‌قدر هم بلدم خر سواری كنم، مريد تراشي كنم، چهار تا ؟؟؟ بگويم، اين‌ها، همه را بلد هستم.

این‌ها به زمین خورده‌اند، لذا «وحدت وجودي» میشوند، لذا به «مهدویت نوعیه» قائل میشوند، این‌ها گمراه شدند، این‌ها خوردن زمین و دست و پای آن‌ها شکسته است. يك خورده بالا میروند، قدرت خودشان را میبینند، خیال میکنند خدا شده‌اند، خیال میکنند او خداست.

کلید بزرگي را به دست شما دادم دانشمندان، براي این‌که بفهمید سر گمراه شدن «بایزید بسطامي» چیست؟ «لیس في جبتي سوي الله»، در این زیر پیراهنی من، در این زیر شلواري من، غیر از خدا هیچ چیز دیگري نیست. بچههاي مسلماني که طبعشان به ایمان و قرآن روشن است به این چرت و پرت‌ها میخندند. چطور شده که این‌طوری شده است؟

یا آن که «لا اله الا الله انا» می‌گوید، آن یکي دیگر «انا الحق» میگوید، آن یکي دیگر «من خدایم من خدایم من خدایم» میگوید این چرت و پرت‌ها از کجا پیدا شده است؟ چه شده است؟

بزرگان میدانند که راه این گمراهي چیست؟ سرچشمه این ضلالت چیست؟ سرچشمه این ضلالت این است، این‌ها يك کمی بندها را به ریاضت پاره کرده‌اند، چون ریاضت بند را پاره میکند. قدري گرسنگي بکش، قوه حیواني تو ضعیف میشود، بند چشم پاره میشود، بند گوش پاره میشود، به ریاضت و زحمت، و تحمل مشقت‌ها، این طلسم ماده را شکستند. طلسم ماده را که شکستند و بندها را که برداشتند، يك چیز عجیبي دیدند و يك پهلوان قوي دیدند. خیال کردند که خداست! نه عمو، تو خودت هستي! تو خودت هستي که خودت را اشتباه با خدا کرده‌اي. خدا به میلیارد میلیارد میلیارد درجه بالاتر از این است. تو سایه‌اي از سایههاي الوهیت خدا هستي، تو سایه‌اي از قنبر علي7 هستی که قنبر سایه‌اي است از سایه علي7 است و علي7 شاگردی از شاگردهای پیغمبر9 است و پیغمبر يك سایه‌اي است از سایه خدا.

يك کمی که میکَند، میبیند خیلي قدرت دارد، به صاحب محراب و منبر اگر خطر شرعي نداشته باشد من میتوانم پنجاه تا جوان را بکشم تو این کار، ببرم زیر عبا، آن‌ها میبرند زیر خرقه، من می‌برم زیر عبا، نشان بدهم به این‌ها که چقدر توانا هستند. یک کم زنجیرها را باز کن، توانایي عجیب داری.

ابوعلي سینا در «مقامات العارفین» کتاب «اشارات» میگوید: «العارف یخلق بهمته» [3]

همت اگر سلسله جنبان شود　　　　مور تواند که سلیمان شود

یک مقدار اگر قوی بشوی، با همت خودت ایجاد اشیاء در خارج می کنی، کجا هستی؟

خدا تو را مَظهر «القادر المختار» خودش كرده است. جوان‌ها گوش بدهيد تا یک روزنه علمی را برای شما باز كنم.

شما مانند خدا، آيت خدا و نشانه خدا هستيد در خلاقيت. همان‌طوري كه خدا به كلمه وجودي، «كُن» ميگويد و اشياء موجود ميشوند: (إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) [4] ، تو هم همين‌طوري هستي، تو هم همين‌طوري هستي. تو هم قدرت خلاقيت ابداعي داري، در كجا؟ در مملكت خودت، در موطن نفس خودت، تا توجه به یک چيزي كردي، همان در نفس تو موجود ميشود. الان چشم‌هايت را روي هم بگذار، ايجاد يك باغ و گلستاني، ده فرسخ در ده فرسخ، پر از گل‌هاي ياس و ياسمن و نسترن، خيابان كشي و آبشار و آلاچق و چراغ برق و همه اين‌ها را خيال كن، فكر كن. به محض اين‌كه فكر می‌كني، همه اين‌ها در ذهن تو موجود مي‌شود، در نفس تو.

پس تو در مملكت خودت، آيت خدا هستي در مملكت خارج. همان‌طوري كه خدا به كلمه وجودي، «كُن» كه ميگويد، اشياء موجود ميشود، فلك و مَلك، ماده و مُده، زمان و مكان، همه عوالم به كلمه وجودي الهي، كه امر و فرمان خدا است، موجود ميشود، تو هم همان‌طوري در مملكت خودت. تا توجه به يك چيزي كردي، آن موجود ميشود و وجود او بسته به توجه تو است، تا تو متوجه هستي، او هم هست، همين كه منصرف شد فكر تو و خاطرتو، او هم ميرود، در ذكر حكيم، ميرود آن‌جا كه عرب «نِي» انداخت.

حالا، اگر نفس قوي شد، اگر روح قوي شد، اگر طلسم‌ها را پاره كرد، اگر بندها و زنجيرها و كُندهها را از پاي خود جدا كرد، عين همين عملي را كه در مملكت خودش ميكند، در خارج ميكند. هيولاي كل، به قول فلاسفه، در فرمان او ميآيند.

الان تو فكر كن، در نفس خودت، يك عمارت پنج طبقه، فوري موجود ميشود. اگر قوي شدي، اگر توانستي از مملكت خودت كه بدن است، دست بياندازي و مملكت‌هاي همجوار را هم در اختيار بياوري، در خارج بیاوری، با يك توجه، یک عمارت در خارج درست ميكني، و آن عمارت خارج، قائم به توجه تو است.

شير پرده امام رضا7، كه در مجلس هارون بوجود آمد و آن فرد را خورد، از اين رديف بود. هارون خواست امام رضا7 را خجل كند!

??? 29 جسمانيان جانب قلعه ??? روحانيان

مردیکه میخواهد با توپ و تفنگ دژ روحاني را بکوبد. عمو، دژ روحاني با این توپ و تفنگ مادي کوبیده نمیشود، او اسلحه روحاني لازم دارد.

خواست امام رضا7 را بکوبد. یکي از این جادوگرها را آورد، گفت: این پسر عموي ما را خجلش کن، دلم میخواهد شرمنده بشود، گفت: خیلي خوب. مثل سحره فرعون، که فرعون براي کوباندن حضرت موسي7 آورد، سحره گفتند: (أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبِين) [5] ، گفتند: اکر ما غلبه کردیم، پول و پاداش و مزدي هم هست؟ گفت: بله، منصب به شما میدهم، حقوق دیواني براي شما قائل خواهم شد.

خیال کردهاند با اسلحه جسماني میتوانند دژهاي روحاني را ؟؟؟ 30:20

گفت: چشم.

نان جلوي حضرت گذاشته بودند، سر سفره بود. حضرت دست بردند که نان را بردارند، سحره عملي کردند و به هوا رفت. فضولها خندیدند. کف زدند، و این به مقام حضرت خیلي برخورد کرد. دست برد روي آن نان دیگر، باز همان عمل سحرآمیز را کرد، در مرتبه سوم دیگر حضرت متغیر شدند، ماذون شدند از قبل خدا که از این بيحیاء کیفر بکشند.

پردهاي آنجا بود که عکس شیر داشت، نگاهي به پرده کرد، فرمودند: بگیر این دشمن خدا را. یك شیري پشمالو، شیري غضبناك، یك شیر گردن کلفت، نه مثل این شیرهاي ماده باغ وحش، اینها شیر پیر هستند! یك شیر عجیبي، چنگال انداخت، دهان را باز کرد، یك لقمه چرب و نرمش کرد.

در مجلس ما، اهل علم و اهل فضل زیاد هستند، معمم و غیر معمم، دلم میآید که بعضي حرفها را اشاره کنم و بگویم. یك کلمه اینجا بگویم.

آقایان اهل علم! نقشي که در آن پرده بود، آن نقش به هم نخورد، خود پرده هم از جا کنده نشد.

خوب نکته علمي را دقت کنید.

وقتي حضرت اشاره به آن کردند و به او فرمودند: بگیر این دشمن خدا را، شیري مجسم شد، آن هم شیر پشمالو، غضبناك، گرسنه که دهان را باز کرد و یك لقمه، مثل جوانها که از ورزشخانه بیرون میآیند و با یك چنگال یکدیگر را بلند میکنند، آن شیر هم طرف را یك لقمه کرد.

آیا پرده پاره شد؟ نه، آیا نقش پرده کنده شد؟ نه، چه شد؟ این شیر بعد کجا رفت؟ از کجا آمد؟ به کجا رفت؟ هیچ در اطراف این فکر کردهاید؟

حالا من رمز آن را به شما مي‌گويم.

به آن پرده كه اشاره كردند، آن شير را امر نفرمودند، آن نقش هم تكان نخورد. شير به توجه حضرت در خارج درست شد. هر چيزي يك ماده و يك صورتي دارد، غير از ماده و صورت فلسفي. ماده در صورت عاميانه خود ما. شكل لازم دارد، صورت عرضي نه جوهري. تمام اين عالم ماده است، همه. حرف من هم ماده است، روح من هم ماده است، جسم من هم ماده است، دنيا هم ماده است، آخرت هم ماده است، بهشت هم ماده است، حورالعين هم ماده است، ماسوي الله و ماسوي، عالم اظله، بقيه همه ماده هستند، همه، همه، بقيه ماده هستند.

حضرت به توجه‌اش يك شكل به ماده خارجي دادند، آن شد شير و قائم به توجه حضرت. تا حضرت متوجه بودند، او هم آنجا مشغول كار بود، حضرت توجه خود را كه منصرف فرمودند، شير رفت به جاي اولش، «العارف يخلق بهمته» [6] .

گفتم كه ابوعلي سينا در مقامات العارفين كتاب اشارات ميگويد.

انسان خيلي قوى است، خيلي. به شرطي كه اين طلسم‌ها را پاره كند.

؟؟؟ 36:10

انسان نه چند صورت بي معنا را   انسان نه بلغم و دم و صفر را

خون، بلغم، صفراء، گوشت و پوست، آيا انسان اين‌ها است؟

اين شلغم‌ها را انسان نگيريد، يك حيوان بگيريد، بنده خودم را و امثال خودم را ميگويم، شما كه ملك هستيد، الحمدلله.

سعدی می‌گويد:

اگر آدمي به چشم است و زبان و گوش و بيني   چه ميان نقش ديوار و ميان آدميت

طيران مرغ ديدي تو ز پاي بند شبهوت   بدر آي تا ببيني طيران آدميت

خور و خواب و خشم و شهوت ؟؟؟ و جهل و ظلمت   حيوان خبر ندارد ز نشان آدميت

نوعا انسان وجود ندارد.

انسان نه چند صورت بي معنا را   انسان نه بلغم و دم و صفراء را

؟؟؟ 38 و شجر و وادي   و آن آتش و تكلم و اصغاء را

از سوز سینه و دل انسان بین　　　　نار و درخت و سینه سینا را

وجودت جز طلسم جادوئي نیست　　　　بزن بشکن طلسم جادوئي را

؟؟؟

انسان را انسان میگویند زیرا از انس مشتق شده است، چون سریع التانس است، زود به هر عالمي انس میگیرد.

به سر مبارک خومدم که پدرم خاک شیر نبات خرج کرده است تا بزرگ شدم، بنده آقایی می‌کردم.

بنده يك وقتي بود که تمام خوراك‌هایي که مادرم میپخت، با این‌که مادرم در طبخ خیلي مسلط بود و نزد همه احترام داشت، با بعضي از آقازادههاي مشهد رفیق بودم، رفیق ناجنس آدم را تلف میکند، آن‌ها آقازاده بودند و ما رعیت‌زاده، خوراك‌هاي گوناگوني را که آن‌ها میخورند و من با آن‌ها می‌خوردم باعث شده بود که دیگر خوراك‌هاي منزل خودمان لذت نداشته باشد. مادرم نوعا در عذاب بود، بهترین پلوها را، بهترین خورشت‌ها را میپخت، اصلا من لذت نمیبردم، چون من با غذاهاي خانههاي اعیان و اشراف عادت کرده بودم.

به جان خودم، در 45 سال پیش، بلکه در 50 سال پیش، بنده ؟؟؟ آلمانی ؟؟؟ 41 در 45 سال تا 50 سال پیش، بنده شلوار ؟؟؟

خدایش رحمت کند، همان سال اول یا دوم، يك شب زیر کرسي با پدرم و مادرم بودم، برادران کوچکم هم نشسته بودند، پدرم صدا کرد: بابا محمود! به همان لهجه خراسانی! نه به آن شوري شور و نه به این بي نمکي! نه به آن دور و تنبك زدنت، نه به این زینب و کلثوم شدنت!

يك وقت به خودم آمدم، دیدم کلاه سرم ؟؟؟، عمامه کرباس طبسی، پیراهن کرباس گنابادي، قبا کرباس، شلوار کرباس، جوراب پای من مشهدي، عباي من هم عباي بافت کرماني. تمام لباس‌هاي من به قدر پول همان يك پوتین من نمیشد، به قدر پول يك ؟؟؟ 42:40، و مادرم از دست من به امان آمده بود و میگفت: ننه محمود! رمقت از بین میرود، بگذار يك غذاي حسابي و خوبي براي تو بپزم.

میگفتم: خیر. نان ارد شیره میخوردم و برنج بي‌روغن.

به جان عزیز خودم، همان لذت‌هائي که از آن خوراك‌ها میبردم از این هم میبردم، همان کیفي را که از آن لباس‌هایي که میپوشیدم، میبردم، از این کرباس‌ها هم میبردم. انسان سریع التانس است، زود

ميتواند به هر عالمي انس بگيرد. بي‌خود اين همه وقت و جوش زدن ندارد، دنبال سر بيا، شش تا را هفت تا كن، هفت تا را ده تا، تقي را ببين، نقي را ببين، چهار باغي را ببين، به در بزن، به ديوار بزن، چه خبر است؟ مرگت نگيرد.

با يك لقه نان و ماست، آدم سير ميشود و لذت ميبرد از آن نان، همان لذتي را كه شاهزادهها از خوراك‌هاي سلطنتي ميبرند. ده روز زحمت دارد، پانزده روز زحمت دارد، ده روز بر خودت گوارا كن، از آن لذت مي بري، همان لذتی را كه از پيراهن فاستونی لندني انگليسي، متري دويست توماني مي بري. ده روز به خودت زحمت بده، خدا شاهد است همان لذتي را كه از قالي عالي كرماني ميبري، همان لذت از پلاس هم ميبري. اين‌قدر حرص و جوش ميزني، اين قدر خلاف شرع، خلاف وجدان، خلاف عقل، خلاف عرف، كه چي؟ گردن شكسته!

انسان سريع التانس است، زود به هر مرحله و عالم، انس ميگيرد.

وقتي‌كه اين‌طور شد، قناعت را پيشه بگير، فكرت هم راحت است.

مردم پنجاه سال پيش، يك هزارم ثروت مردم امروز را نداشتند، شاهد اين مطلب هم پيرمردهاي مجلس است. ثروت امروز فوق‌العاده شده است، اصلا مملكت پر از پول شده است، هر كس بخواهد حرف بزند خلاف ميگويد. دليل آن؟ اين ساختمان‌هايي كه از شميران تا توپ‌خانه ساخته شده است، ساختمان‌هاي ده ميليون توماني، بيست ميليون توماني، سي ميليون توماني، پنجاه ميليون توماني، نه يكي، نه دو تا، نه ده تا، نه صد تا، نه هزار تا، نه ده هزار تا، اين‌ها پول است.

بازار مملو از پول شده است، مثل سيل شده است، شاهد آن سرقفلي مغازهها است. يك ميليون، دو ميليون سر قفلي پيدا كرده است، بايد دو ميليون فروش داشته باشد تا سرقفلي پيدا كند، اگر پول نباشد ؟؟؟ 46:40

ثروت مردم امروز، پنجاه برابر ثروت مردم پنجاه سال قبل شده است و خدا شاهد است يك پنجاهم راحتي مردم پنجاه سال قبل را ندارند، ندارند! فكرها مضطرب، قلب‌ها منقلب، همه دچار چه كنم؟ چه كنم؟ همه در فكر هستند. چرا؟ براي اين‌كه آن‌ها قانع بودند، اين‌ها را آز و حرص و طمع گرفته است.

برگردم.

انسان سريع التانس است، زود انس پيدا ميكند. يك خورده فشار بياور به خودت.

ملامحمد می‌گوید:

هست حیواني كه نامش اُسغر است   او به زخم چوب، زفت و لمترست

تا كه چوبش میزني به میشود   او ز ضرب چوب فربه میشود

نفس انسان اُسغري آمد یقین   كو به زخم رنج زفتست و سمین

روح تو اسغر است، اسغر يك حیواني است، وقتی چوب به او میزنند باد میكند و چاق میشود، رهایش كه میكنند لاغر و باریک میشود. روح تو همین‌طور است، چوب به آن بزن، چاق میشود، گرسنگي به او بده، چاق میشود. ماه رمضان روح تو چاق میشود، بدن لاغر میشود، روح و بدن متعاكس در حكم هستند، این در فلسفه متعالیه به چند برهان ثابت شده است. آن‌كه بدن را چاق میكند، روح را ضعیف می‌كند و لاغر میكند، آن‌كه روح را چاق میكند، بدن را ضعیف و لاغر میكند. كم بخور، كم بخواب، كم حرف بزن، كم مستحب شب جمعه به عمل بیاور! شب شنبه را هم شب جمعه نكن، شب يك‌شنبه را هم شب جمعه نكن. بعضي از مومنین همه شب‌ها، برای آن‌ها شب جمعه است و هر شب جمعه برای مثل سیدها سه تا شب جمعه است، چهار تا شب جمعه است! قربان جدتان بروم.

به هر حالت، قدري كمتر مستحب شب جمعه را به عمل بیاور، قدري كمتر بخور، قدري كمتر بگو. این‌ها فشاري است كه بر اسغر نفس وارد میشود، قوي میشود.

قوي كه شد، از مملكت خودش به مملكت خارج تعددي و سرایت میكند. در این آقا هم تصرف میكند، در این چوب هم تصرف میكند. و این دائر مدار دین نیست، هشیار باشید. این مطلب مربوط به دین نیست، بي‌دین هم كه این كار را بكند، قوت و قدرت روحش نمایان میشود، غل و زنجیر را از دست و پاي خودش كه باز كند، شیر به حركت و جنبش در میآید، گفتم همه شیر هستند.

ما همه شیران ولي شیر عَلَم   حمله ما از باد باشد دم به دم

حمل ما از باد و ناپیدا است باد

قوه غیبي، «بحول الله و قوته اقوم و اقعد».

حمل ما از باد و ناپیدا است باد   جان فداي آن‌كه ناپیداست باد

به هر حالت.

اگر كسی بي‌دین باشد و در ریاضت بكشد، قوي میشود. قوي میشود مي دانید یعني چه؟

نکته حساس و لطيفي که امروز براي فضلاء عرض کردم، اين است:

قوي ميشود، يعني سنگ از روي دست و پاي روح برداشته ميشود و قوه ذاتي روح نمايان ميشود. قوت ذاتي که خدا عطاء کرده است، اين شاهباز، شهپر، آزاد میشود و به پرواز در میآید، ميخواهد مومن باشد، ميخواهد کافر باشد. فرق ندارد.

اين جوکيهاي هند، اينها اُسغرکش هستند. فشار روي نفس ميآورند، چطور هم فشار ميآورند! يك سال مي ايستد روي يك قدم، دستش را اينطوري نگه ميدارد، خاك ميريزد روي دستش و بذر هم روي خاك مياندازد، آبياري از آب باران میشود، سبز میشود! يك سال روي يك پا ايستاده است، دستش هم اينطوري کرده است، تا روي دستش گندم يا یک دانه ديگر سبز شود، خيلی رياضت است، اين خيلي فشار به نفس است. البته مشروع هم نيست. اینها خلاف شرع است.

اما نفس مرد قوي ميشود، آننان قوي ميشود که بر افکار اشخاص تسلط پيدا ميکند، بر منويات قلوب آنها آگاهی پيدا میکند، مشکل گشائي آنها را ميکند.

و از اين رديف، بنده براي اينکه دروغ نگفته باشم بيش از صد محل ديدهام، ديدهام، نه اينکه شنيدهام.

فلان مرتاض، فلان رياضت را کشيده است، يك مشت زده، يك بند را از نفس باز کرده است، يك اثر وجودي پيدا کرده است. آن مرتاض ديگر، يك اثر ديگر، آن يکي ديگر، يك اثر ديگر. اينها را من ديدهام.

نفس انسان اسغري آمد يقين

آن را فشار بده، قوي ميشود، قوي ميشود به اين معنا است: بندها برداشته ميشود قوت ذاتي آن نمايان ميشود. عرفا و صوفيه بشر، چون پيوند با ولي وقت نگرفتند، همانطوريکه گفتم ؟؟؟ 54:30 با پر شيخ نپريدند، زنگولهوار به پاي شاهباز لاهوت خودشان را وصل نکردند.

شاهباز لاهوت، ولي مرشد، پير صاحب تخت، پير دستگير، امروز، امام زمان7 است، امام زمان7 است. هرکس به او پيوند گرفت و زير سايه او سير و سلوك کرد، او به کعبه حقيقت و سر منزل واقعيت ميرسد و درست هم بعد بر ميگردد و دستگيري ميکند.

آقايان نکردند، تعارف نداريم. سرسلسله، بايزيد بسطامياست، معروف کرخي است، امام زمان7 نيست. امام زمان7 براي آنها چرت است. در کدام يك از اين سلاسل، اهل فن و اهل اطلاع،

می‌فهمید که چه می‌گویم! در کدام يك از اين ؟؟؟ سلاسل ميرسد به امام زمان7 که سرسلسله باشد؟ کو؟ کجا است؟ نشان بدهید.

یا به معروف کرخي است یا به بایزید بسطامي است، همین‌ها، يك سلسله از سلاسلي که امروز بر روي زمين است، از سلاسل معروفي که هستند، ؟؟؟ 56 داوودی آن‌ها، ذهبی آن‌ها، ؟؟؟ سلسله‌ای را پیدا نمیکنید که سرسلسله‌اش امام زمان7 پسر امام حسن عسکری7 باشد. و حال این‌که ولي مرشد امروز، امام زمان7 است.

پس پیوند با ولي وقت ندارند. چون پیوند با ولی وقت ندارند، ریاضت میکشند، قدري هم زنجيرها را از دست و پاي روح خود باز ميکنند، ولي بعد به گمراهي ميافتد، به بيغوله ميافتند. اشتباه می‌کنند.

خودش را ميبيند، خيال ميکند خدا است، چون قدرت ذاتي خودش را ميبيند، خيال مي‌کند خدا شده است، نه بدبخت، این تو هستي، این تو هستي، ؟؟؟ 57:10 تو خودت هستي.

تو با این قدرتي که ميبيني، که اگر بخواهم شرح قدرت‌ها را بدهم، مثنوي هفتاد مَن کاغذ بشود. ان‌شاءالله در روزهایي که در مورد امامت و ولایت خواستم صحبت کنم، يك پرده روشن‌تر این حرف‌ها را به عرض شما خواهم رسانید.

این خودت هستی بدبخت. خدا؟ تو نسبت به سایه سایه سایه خدا هم نسبت صفر به رقم نُه داري. کجا هستي؟

این را فهمیدي. حالا، این مقدمه شد براي حرفي که برای فردا است. انسان اگر مهارش نکنند، روي قدرت ذاتي که دارد طغیان ميکند. اول طغیانش این است که خودبین میشود. ميگوید: من خدا هستم، پرچم من بالاتر از پرچم محمد9 است.

غلط کردی! ای موش! مورچه! پشه! پرچم تو بالاتر از لواء محمد9 است؟ ؟؟؟ 59 اگر آن را ؟؟؟ بدانیم تو را قابل این‌که ؟؟؟ بدانیم نیستی، ؟؟؟ یک کمی در خودش قدرت را دیده است، خودش را گم کرده است، طغیان نفسی کرده است. (كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغىأَنْ رَآهُ اسْتَغْنى) [7] سر این‌که از آن عالم به این عالم آمده‌ایم، همین است.

حالا این مقدمه را داشته باشید، نتیجه و ذی‌المقدمه ان‌شاءالله برای فردا باشد، شما زنده، بنده هم اگر تصدق سر شما زنده ماندم، فردا ذی‌المقدمه این مقدمه را به عرض شما می‌رسانم.

خدایا به کبریائیت تو قسم است، به ما حال بندگی بده.

به عظمت تو قسم است، ما را ذلیل و خاضع به درگاه خودت بفرما.

به اِنیت و اَنانیت تو قسم است که انانیت و طغیان نفسی را از ما دور گردان.

قال انصبونی و جدی احمد ؟؟؟ 1:01:01

؟؟؟ بحرالعلوم

؟؟؟ ما قال فی و لم ؟؟؟

یک مقدار بلند گریه کنید، ؟؟؟

«هل من مغیث یغیث ؟؟؟ بشربه من ؟؟؟ »

این شعری را که الان می‌خواهم بخوانم، اغلب معنایش را می‌فهمید، ؟؟؟ اشک چشم را بدهید که ملائکه ببرند به کربلا و به امام حسین7 بدهند.

هل راحم یرحم الطفل الرضیع

ای وای،

هل راحم یرحم الطفل الرضیع ؟؟؟

این بچه، شیر در پستان مادرش خشکیده است، بچه طاقت تشنگی ندارد.

شنوندگان مجلس، بلند صدا بزنید،

فرمود: آیا یک با رحم پیدا می‌شود، بیاید یک قطره آبی به لب‌های خشکیده ؟؟؟ بدهد.

بحق مولانا الحسین المظلوم و بولده علی الاصغر ؟؟؟

با حالت گریان ده نوبت

یا الله